

# نگاهی به تحولات اخیر در افغانستان



۱. شماری از ناظران امور افغانستان بر این باورند که رویدادها و تحولات این کشور همواره شگفتیهای پیش‌بینی نشده‌ای می‌آفریند که گاه می‌تواند به سردرگمی و دست‌چاچکی تحلیل‌گران بینجامد. این نگرش بیشتر از ناآشنایی با خصوصیات و سرشت فرهنگی و بافت اجتماعی افغانستان ناشی می‌شود تا از عوامل دیگر. البته رویدادهای پیش‌بینی نشده می‌تواند در هر جامعه‌ای به وقوع بپیوندد ولی باید پذیرفت که این امر به ابزار و روش‌شناسی پیش‌بینی‌کنندگان بستگی دارد نه به جامعه‌ای خاص.

روش‌شناسی علم سیاست و جامعه‌شناسی هنوز آن‌قدر کمال نیافته است که توان دقیق و کاملاً محاسبه شده‌ای از خود نشان بدهد و یارای آن را بیابد که آینده‌نگری جامع و کاملی را بپرواند. در افغانستان این وضعیت تا حدی به مسائل روش‌شناسی وابسته است و تا حدی هم به عدم تسلط تحلیل‌گران سیاسی بر اوضاع فرهنگی، تاریخی و سیاسی این کشور. جریان نوحاسته‌ی طالبان که از چندماه پیش آغاز گشت اکنون برخی از کشورهای منطقه، من جمله ایران را دچار هیجان و گاه یأس کرده است. کسانی که تا حال وضعیت نیروها را در افغانستان براساس تحولات دوران جهاد ارزیابی می‌کردند اکنون ناظر شکل‌گیری جریانهای تازه و متفاوتی هستند که در محاسبات قبلی‌شان جای نمی‌گرفت و رویکردهای تازه‌ای را می‌طلبید.

۲. جریان طالبان در آبان ماه سال جاری جلوه‌های آشکار به خود گرفت. پاکستان می‌خواست از راه جنوب غرب افغانستان کاروانی را به طور آزمایشی به آسیای مرکزی برساند و امکانات این

مسیر را برای روابط آینده بیامید. کاروان از قندهار به راه افتاد و گروهی از افراد مسلح که امروز طالبان نام گرفته‌اند این کاروان را همراهی کردند. هماهنگیهای لازم با امیر اسماعیل خان، امیر عمومی حوزه‌ی جنوب غرب، انجام شده بود. امیر اسماعیل خان به خاطر راه‌اندازی اقتصاد حوزه‌ی جنوب غرب که مرکزیت آن در هرات قرار دارد، با این برنامه موافقت کرده بود. او که از سیاستهای ایران در قبال هرات و مهاجران افغانستانی در ایران، سرخورده و ناامید است، می‌کوشد تا حیات اقتصادی این منطقه را زنده نگاه دارد و روابط خود را با کشورهای همجوار و حتی دوردست بگستراند.

کاروان پاکستانی با موفقیت به مقصد رسید. می‌گویند در این کار وزارت داخله‌ی پاکستان نقش مؤثر داشته است و در عین حال می‌خواسته در برابر سازمان اطلاعات ارتش پاکستان قدم علم کند. همین تجربه به پاکستان جرأت داد که با زمینه‌سازیهایی قبلی نیروی مسلحی که کاروان را همراهی می‌کرد بر بیابانگیزاند تا دست به تجربه‌ی دیگری بزنند و تصرف قندهار را تدارک ببینند.

۳. از سالها پیش طلاب علوم دینی افغانستان، یعنی طلاب اهل تسنن، در پاکستان آموزش می‌دیده‌اند. کسی که با اوضاع افغانستان آشنایی دارد به گونه‌ای بدیهی از این جریان آگاه است. البته طلاب علوم دینی افغانستان در کشورهای دیگر مثل عربستان و مصر نیز آموزش می‌یافته‌اند ولی شمار زیادی از آنان به سبب نزدیکی و وجود امکانات بیشتر و مساعدتهای حساس شده‌ی پاکستان در این کشور درس می‌خوانده‌اند. به همین سبب بود که چند سال پیش در مقاله‌ای پیشنهاد تأسیس دانشگاهی جامع در منطقه‌ی سنی‌نشین خراسان را کردم (البته یکی از آقایان این پیشنهاد را بی‌ذکر مآخذ برگرفت و ناآشنا با علل طرح آن، در مقاله‌ای همچون نظر خود عنوان کرد).

شمار طلاب علوم دینی افغانستان در پاکستان به‌ویژه در دوران جهاد فزونی یافت و همین امر قدرت عمل پاکستان را برای تأثیرگذاری در امور افغانستان افزایش داد. از این رو می‌توان گفت که جریان طالبان، به این اعتبار، چیز تازه و بیگانه‌ای نیست. از سوی دیگر همه می‌دانند که مدارس دینی در پاکستان با حمایت‌های مالی کشورهای عربی به‌ویژه عربستان سعودی امور خود را می‌چرخانند. پس می‌توان همین جا نتیجه گرفت که تأثیر اسلام عربی در پاکستان آشکارا رواج دارد. در سخنرانی خود در حدود یکسال پیش در دانشگاه ملی (شهید بهشتی) به این موضوع با توجه به دخالت‌های دینی در مناطق اهل سنت ایران از سوی عربستان سعودی، اشاره داشتم و در آن جا به ابعاد سیاسی این نوع گرایشها توجه دادم. بنابراین از این نظر هم می‌توان گفت که حمایت‌های مالی از آموزش‌های دینی در منطقه امری ناشناخته نبوده است.

۴. همه‌ی ناظران افغانستان می‌دانند که در جریان جهاد دخالت‌های خارجی در این کشور به‌ویژه از سوی پاکستان، سخت رواج گرفت و دستگاه‌های امنیتی توانستند در سازمان‌های مجاهدان برای خود دوستان و هم‌بانیان دست و پا کنند. ایران در طول سالهای جهاد در افغانستان سرگرم دفع تجاوز عراق بود، و از این گذشته سیاست خود را متوجه حمایت از شیعیان افغانستان می‌ساخت به

جای آن که به نگرشی تمدنی و دورانساز روی بیاورد و منافع شیعیان را از این راه تأمین کند و به واقعیت درآورد. از طرف دیگر دلبستگیهای رایج در حکومت اسلامی ایران به فلسطین و لبنان اجازه نمی‌داد که سنجش درستی از افغانستان در محاسبات تمدنی به عمل بیاید.

۵. تصرف کابل از سوی مجاهدان و تشکیل حکومت ملی خوشایند مداخله‌گران در امور افغانستان نبود. تحولات افغانستان پس از پیروزی مجاهدان می‌رفت که به شکل‌گیری و استقرار حکومتی ملی در افغانستان یاری برساند ولی دخالت‌های بی‌حد و حساب خارجی نگذاشت این پیروزی به کمال برسد. مجاهدان را به جان هم انداختند تا نارضایی مردم را فراهم آورند. با این حال باید گفت اگر در دوران نجیب فقط کابل آرام بود و سراسر افغانستان دستخوش جنگ و ستیز، در زمان پیروزی مجاهدان در واقع بیشتر افغانستان امن و آرام بود و تنها کابل در آتش جنگ می‌سوخت. اما رسانه‌های جهانی به نحوی تبلیغات خود را تنظیم می‌کردند که گویی در دوران مجاهدان تمامی افغانستان درگیر جنگ داخلی است. گلبدین حکمتیار از گوشه‌ای در نزدیکی کابل بر سر این شهر موشک می‌ریخت تا جلوه‌ی ناامنی از این شهر در ذهن جهانیان بسازد و در همان حال این جلوه را بر سراسر افغانستان تعمیم بدهد. ناآرامی برخی راه‌های ارتباطی به خصوص به کابل به تشدید این وضع نامطلوب کمک می‌کرد.

دولت ملی افغانستان به ریاست برهان‌الدین ربانی سخت کوشید تا همه‌ی مخالفان را متحد گرداند ولی دخالت‌های خارجی مانع تحقق این سیاست می‌شد. نه تنها حکمتیار به نخبیت وزیرری رسید، بلکه دیگر مجاهدان هم به نحوی در حکومت شرکت جستند. با وجود این، طرح تقاضاهای زیاده طلبانه یکپارچگی حکومت را آسیب‌پذیر ساخت و بهانه‌ای شد برای مخالفت‌های عنان‌گسیخته با حکومت که در دوره‌ی اخیر به مخالفت بی‌دلیل با شخص استاد ربانی تجلی یافت.

۶. گلبدین حکمتیار که می‌خواست خود را نماینده‌ی مردم پشتون بشناساند، نه تنها موفق نشد همه‌ی رهبران پشتون را متحد سازد، بلکه نتوانست در این مدت طولانی با همه‌ی حمایت‌هایی که داشت به نتیجه‌ای ملموس دست پیدا کند. روشن بود که در چنین وضعی پاکستان، یعنی مهمترین حامی حکمتیار، چاره‌ای دیگر بیندیشد و در جست‌وجوی راه تازه‌ای باشد.

اجلاس هرات در سال جاری موفقیت بزرگی بود برای نیروهای ملی افغانستان. گروه‌های مختلف گرد هم آمدند و با آن که رهبران تنظیمات از شرکت در این نشست در آخرین لحظات، و برخی به علت فشار پاکستان، خودداری ورزیدند، توانستند تصمیمات دورانساز اتخاذ کنند. در این اجلاس برای نخستین بار طرح انتقال قدرت از سوی استاد ربانی به کمیسیونی که نمایندگی تنظیمات و ولایات را داشته باشد، عنوان شد.

هیأت صلح سازمان ملل، به رهبری محمود مستیری، از این اجلاس حمایت خاصی به عمل نیاورد. برعکس کوشید تا راهی را که درون افغانستانی باشد نادیده بگیرد و تمامی ابتکار عمل را به خود اختصاص دهد. از این رو در فاصله‌ای کوتاه نشستی در کویته‌ی پاکستان به راه انداخت و چنین

وانمود ساخت که راه‌حل بحران افغانستان در دست خارج، به ویژه سازمان ملل است.

با این حال هیأت مستیری نتوانست پیشنهادهای مجمع صلح هرات را نادیده بگیرد. تنها کاری که کرد این بود که این پیشنهادها را از آن خود بسازد و به نام سازمان ملل مطرح کند. طرح انتقال قدرت، تشکیل کمیسیون واگذاری قدرت رئیس دولت و سرانجام انتخابات عمومی را هیأت صلح سازمان ملل از مجمع هرات برگرفت بی آنکه به این واقعیت اشاره‌ای بکند.

۷. جریان طالبان به گونه‌ای آسان، با اندکی درگیری، بر قندهار تسلط یافت. این شهر تا اندازه‌ای ناآرام بود. گل آغا والی قندهار نتوانسته بود نیروهای مجاهدان شهر را به سوی خود جلب کند، ملا تقیب از پشتونان سرشناس که نیروی درخور توجهی هم داشت، از دولت پشتیبانی می‌کرد و سرکاتب که وابسته به حزب اسلامی حکمتیار بود سرسازش نداشت. طالبان از این موقعیت بهره گرفتند و قندهار را خلع سلاح کردند. امکانات مالی طالبان از همان آغاز چشمگیر بود. در برخی شهرها دلار مصرف می‌کردند. از قندهار به تدریج در عرض سه ماه پیش رفتند و خود را به چهار آسیاب که مرکز حکمتیار بود رساندند. به سبب نرمشهایی که در سیاست دولت نسبت به طالبان مشاهده می‌شد، فرماندهان پشتیبان دولت، به ویژه در غزنی، در برابر طالبان ایستادگی نکردند.

جزایان طالبان که در اساس جریانی است وابسته به گروه‌های پشتون، فقط در این مدت توانست بر بیشتر مناطق پشتون‌نشین یا مناطقی که اکثریت جمعیتشان پشتون است، تسلط پیدا کند. رسانه‌های جهانی جریانی طالبان را بزرگتر از آن چه هست جلوه دادند و کوشیدند فشار بر دولت را افزایش دهند تا مرکزیت سیاسی افغانستان را وادار به کناره‌گیری سازند. در چهار آسیاب حکمتیار بی آن که مقاومت کند، گویی بر اساس توافق قبلی یا دست کم به علت پرهیز از رویارویی و جلوگیری از نابودی نیروهایش، عقب نشست. سلاح سنگین خود را برجا گذاشت، که به دست طالبان افتاد، ولی تفنگدارانش را با خود به «سروبی» برد.

طالبان مغرور از پیشرویه‌های آسان به دست آمده که گاه با حمایت و تأیید حکومت بود، خواستار تسلیم کابل شدند، نیروهای دولت در فاصله‌ای که به دست آمده بود بیشترین مناطق را که در دست حکمتیار بود به تصرف خود درآورد و مواضعش را تحکیم کرد. در این میان حکمتیار نیروهای دوستم را رها کرد و متحدش را سرخورده ساخت. این نیروها به آقای مزاری در غرب کابل پیوستند و در تنگنایی مشترک که از همه سو در محاصره بود، شریک گشتند.

۸ بر اساس این تصویر اجمالی که در بالا آمد چه می‌توان گفت؟

الف - طالبان توانسته‌اند تا حدی به پراکندگی میان گروه‌های پشتون خاتمه دهند ولی فاقد رهبران سرشناس و برجسته‌اند. از این رو گروه‌های سنتی و با نفوذ پشتون به آنان خوشبین نیستند. حمایت آشکار و مستقیم پاکستان، گرچه در آغاز به طالبان کمک کرد تا نفوذ خود را بگسترانند اما در مرحله‌ی بعد به حیثیت آنان لطمه وارد می‌سازد. مردم افغانستان در اساس دخالت خارجی را نمی‌پسندند و نمی‌توانند اجازه دهند که حکومتی متأثر از پاکستان بر سر نوشت آنان حاکم شود.

ب - در صفوف طالبان، به خصوص در بخش رزمهای میدانی و توپخانه و سلاح سنگین و نیروی هوایی به طور کلی، شرکت کمونیستهای خلقی از طرف چند منبع تا حال تأیید شده است. حتی می‌گویند «ژنرال تنی» در این عملیات سهم گرفته است. همین امر اگر به اثبات برسد برای نیرویی که خود را مذهبی و پایبند به سنتهای دینی جلوه گر می‌سازد، گران تمام خواهد شد. برخی از نیروهای پیاده را می‌توان در مدتی کوتاه آموزش داد و وارد میدان ساخت، ولی متخصصان سلاح سنگین و خلبان را نمی‌شود در دوره‌ای کوتاه و به گونه‌ای ضربتی تربیت کرد.

ب - طالبان هنوز تعلق خاطر ملی از خود نشان نداده‌اند و صفوفشان به روی گروه‌های دیگر قومی باز نبوده است. همین محدودیت در درازمدت از اثربخشی سراسری آنان خواهد کاست. ت - امیر اسماعیل خان در جنوب غرب صفوف خود را مستحکم کرده است. تصرف این بخش وسیع از خاک افغانستان کاری آسان نخواهد بود. از طرف دیگر احمدشاه مسعود سراسر منطقه‌ی خود را تقویت کرده است و حاضر به واگذاری نیروهای خود به طالبان نخواهد شد. حتی به فرض اگر طالبان بر کابل تسلط بیابند نباید این امر را به معنی تسلط بر افغانستان دانست. محدودیت‌های طالبان نمی‌گذارد که این جریان به جنبشی سراسری تبدیل شود.

ث - منابع مختلفی بر این باورند که غرب از جریان طالبان حمایت به عمل می‌آورد. در غرب، به‌ویژه در امریکا امروز گرایش نیرومندی وجود دارد که کمونیستهای سابق را بر نیروهای ملی یا نیروهای سنتی و سخت‌گیر اسلامی ترجیح می‌دهد. کمونیستهای سابق در آسیای مرکزی، امروز هم از حمایت غرب بهره می‌گیرند و هم از نظر روانی خواستار همکاری با غرب به‌ویژه امریکا هستند. می‌گویند امریکا شاید بخواهد از جریان طالبان به سود روی کار آوردن نجیب یا ترکیبی از کمونیستها استفاده کند به این امید که دو جریان ملی و سنتی اسلامی را در افغانستان و حتی در منطقه متوقف سازد. در این جا دو چیز را نباید از یاد برد: نخست آن که افغانستان با کشورهای آسیای مرکزی تفاوت دارد. این کشور سنت چشمگیری در کار مبارزه با نیروهای بیگانه دارد، و دوم آن که جریانهای ملی و اسلامی آن با کشورهای آسیای مرکزی یکسره متفاوت است.

جریان ملی افغانستان در اساس یک جریان ملی - اسلامی است. نیروهایی که تعلق خاطر ملی دارند بی‌تردید به فرهنگ دینی دلبستگی نشان می‌دهند و به یک اعتبار جریان اسلامی واقعی هستند بی‌آن که به افراطی‌گری یا به بیان امروزی «بنیادگرایی»، که اصطلاحی نادقیق است، تمایل داشته باشند. اگر جریان اسلامی می‌گوییم یعنی جریان دوم در افغانستان، یا حتی در منطقه، منظورمان جریان معینی است که به شکل‌های گوناگون بروز می‌کند و در اساس با تکیه به یاوربهای برخی از کشورهای عربی به ویژه عربستان سعودی به فعالیت می‌پردازند و در عمل توان بسیج گسترده و توده‌ای را از دست داده‌اند. این جریان با این حال سختگیربهای دینی را وجه تمایز خود با سایر گروه‌ها قرار می‌دهد. جریان طالبان از این نوع دلبستگی‌های سختگیرانه‌ی دینی حمایت می‌کند و می‌خواهد از این راه خود را از جریان اعتدال دینی در افغانستان که به میانه‌روی در حوزه‌ی مذهب

پایند است، متمایز سازد. در واقع منظور ما در این جا از جریان اسلامی فقط برخی از تشکلهای اسلامی در منطقه است نه همه‌ی آنها.

ج- پیشروی طالبان نیروهای دیگر افغانستان را به بازسنجی نگرشهای خود سوق خواهد داد. حزب شیعی وحدت که از مدتها پیش دستخوش درگیریهای داخلی بود، امروز در برابر بحران تازه‌ای قرار دارد. آقای مزاری که با سیاستهای ماجراجویانه‌اش از اعتبار این حزب کاست، امروز عملاً در محاصره است. او خواست هم نمایندگی اهل تشیع افغانستان را به دست بگیرد، و هم نمایندگی مردم هزاره را در وجود خود خلاصه کند. حال روشن است که او دیگر در بین مردم شیعی افغانستان پایگاهی جدی ندارد. مردم هزاره که به طور سستی از پشتونیزم رنجیده‌خاطر بودند، بی دلیل به مخالفت با دولت ملی افغانستان کشانده شدند و در مسیر پشتیبانی از سیاستهای حکمتیار قرار گرفتند. حکمتیار تا حال هیچ گونه دلسوزی عملی نسبت به مردم ستمدیده‌ی هزاره نشان نداده است، که هیچ، حتی به آقای مزاری هم توجهی نکرده است. او به هنگام عقب نشینی از چهارآسیاب بیش از همه متحدانش را در شورای هماهنگی (حزب وحدت و جنبش شمال) دچار حیرت کرد. حکمتیار عملاً در این مقطع ناهماهنگ با شورای هماهنگی دست به تصمیم‌گیری زد و نامتحد با متحدانش عمل کرد.

حکمتیار اکنون در گوشه‌ای در انتظار فرصت نشسته است. او موقعیت حساس خود را به طالبان و به دولت واگذار کرد و فهمید که در عرصه‌ی ملی و جهانی از اعتبار چندانی برخوردار نیست. او ناچار باید وضع خود را از نو بسنجد تا بتواند بخت خود را باز بیازماید.

نیروهای دوستم در وضع بحرانی خاصی قرار گرفته‌اند. اگر طالبان به پیروزی برسند، دوستم و یارانش دیگر جایی نخواهند داشت. فکر جداسازی مناطقی از شمال، فکری سنجیده نیست و به هر حال دوستم توان اجرای آن را نخواهد داشت. نیروهای دوستم امروز فرصتی دیگر یافته‌اند تا خود را از نو ارزیابی کنند. این نیروها در کنار دولت در آینده امنیت جانی و فرهنگی خواهند داشت حتی اگر شخص دوستم در محاسبات جایی نداشته باشد. نیروهای شمال برخلاف جلوه‌ای که از آنها ساخته شده است، یکسره از یک نیستند. این نیروها ترکیب قومی متنوعی دارند و واقعیت این است که نیروهای ملی افغانستان خواستار حذف قوم از یک در افغانستان نمی‌باشند، چنان که تا حالا در جهت حذف هیچ قومی بر نیامده‌اند.

نیروهای آقای سیاف با پیروزی طالبان دیگر جایی نخواهند داشت یا این که دست کم نفوذ کنونی خود را از دست خواهند داد. از این رو هنوز در کنار دولت می‌توانند نقشی به عهده بگیرند ولی باید به ناچار از سیاستهای شیعه ستیزی خود چشم‌پوشند.

نیروهای آقای آیت‌الله محسنی و آقای اکبری از رهبران برجسته‌ی اهل تشیع افغانستان که در عمل تعلق خاطر ملی از خود نشان داده‌اند، نه تنها در حال حاضر در کنار دولت از امتیازاتی بهره‌مند هستند، در آینده نیز از احترام و سهم‌گیری متناسب برخوردار خواهند بود. در صورت پیروزی

فرضی طالبان این نیروها سخت صدمه خواهند دید و نخواهند توانست خواستار امتیازات درخور توجهی برای شیعیان بشوند. اگر بحران اوج بگیرد، آقای آیت‌الله محسنی، یعنی حرکت اسلامی، ناچار به سیاستهای روشن‌تری روی خواهد آورد. حرکت اسلامی که سعی داشته همواره بی‌طرف عمل کند تا وقتی می‌تواند به این نگرش وفادار باشد که جایگاه شیعیان در افغانستان در ساختار قدرت حفظ شود. طالبان تا حال در هیچ مورد، به خصوص نقش و مقام شیعیان نظر صریحی ابراز نکرده‌اند. آنان با بهره‌گیری از ابهام و ناروشتی می‌خواهند کار خود را به پیش ببرند ولی اگر ماجراهای کنونی به درازا بکشد دیگر توان آن را نخواهند داشت که از پشت پرده سخن بگویند. چند شعار مبهم اسلامی نمی‌تواند به صورت برنامه‌ای سازنده برای افغانستان و محوری برای تجمع نیروهای متنوع این کشور عمل کند.

سایر رهبران جهادی مانند پیرصاحب گیلونی، حضرت صبغت‌الله مجددی، مولوی یونس خالص و مولوی محمدنبی نیز ناچار خواهند بود در آینده‌ای نزدیک دیدگاه‌های خود را با صراحت بر زبان بیاورند. رهبرانی که در این مقطع نتوانند وضع روشنی اتخاذ کنند در آینده‌ی افغانستان نقشی مؤثر بازی نخواهند کرد.

۹. کشورهای منطقه نیز به ناچار باید وضع خود را باز بسنجند. در این جا فقط به ایران می‌پردازیم. پاکستان در میدان کنونی شرکت دارد و دگرگونی دیدگاه‌ها و سیاستهای بستگی دارد به مسیر تحولات افغانستان و سیاستهای جهانی.

ایران تا حال در افغانستان درست عمل نکرده است. پس از پیروزی مجاهدان، سیاستهای ایران در اساس با اتکاء به شخص آقای مزاری شکل گرفت. بعد ایران به حمایت از حکمتیار و دوستم پرداخت. این سیاستها در اساس، امروز ناکام شده است. حکمتیار که هیچ‌گاه نظر خوبی به ایران نداشت، از صحنه پس رانده شده است. آقای مزاری در موقعیتی نامطلوب قرار دارد و دوستم در بحران، بی‌تردید، هماهنگ با ایران عمل نخواهد کرد.

امروز دیگر آشکار است که ایران در تحولات افغانستان با تسلط عمل نمی‌کند. گاه این نگرانی نیز وجود دارد که ایران به طور غیر مستقیم در مسیر سیاستهای کشورهای دیگر که هماهنگ با ایران نیستند، قرار داده می‌شود. در حالی که افغانستان از هر نظر نزدیکترین کشور به ایران است، امروز کمترین بستگی را به ایران دارد.

اساس سیاست خارجی ایران در ارتباط با افغانستان باید بر پایه‌ی نگرشهای تمدنی و فرهنگی سامان داده شود. شکل‌گیری حکومتی ملی در افغانستان، نه تنها به سود این کشور است، بلکه به نفع همکاریهای آینده‌ی تمدنی و فرهنگی در منطقه است. به همین سبب نباید سیاست جامع تمدنی و فرهنگی ایران فدای یک شخص یا چند گروه ناپایدار بشود. روزی استاد ربانی در کابل به من گفت در یکی از دیدارهایم به وزیر خارجه‌ی ایران گفتم که سیاستهای شما در افغانستان سرانجام نه شیعه را برای شما در افغانستان نگاه خواهد داشت و نه آقای مزاری را. من فکر می‌کنم در این سخن

هسته‌ای از حقیقت نهفته است.

ایران در دوران جهاد هماهنگی‌هایی با پاکستان داشت: اما امروز واقعیت این است که سیاست‌های این دو کشور در افغانستان نمی‌تواند باهم به آسانی به هماهنگی برسند. پاکستان سعی دارد ایران را بازی بدهد. این کار را از دو جهت می‌کند. یکی از راه رسمی و دیگری از راه سازمان‌هایی که به نحوی با ایران ارتباط دارند. در حالی که پاکستان با ایران توافق کرده بود که در امور جاری افغانستان هماهنگ عمل کنند، ناگهان با به راه انداختن جریان طالبان ایران را در تنگنا قرار داد. در طول این مدت نیز پاکستان که متکی به دستگاه‌های امنیتی نیرومندی است سعی داشته اطلاعات نادرست و نادقیق به صورت مستقیم و غیرمستقیم در اختیار مقامات ایران قرار دهد.

در ایران سیاست‌هایی که در قبال افغانستان اتخاذ می‌شود، اهمیت دست سوم یا چهارم را دارا هستند. به همین سبب هیچ کس نیست که سیاست خارجی دولت را در رده‌های بالا یا تصمیم‌گیری یا حتی در مجلس مورد تردید قرار بدهد. این وضع موجب خودکامگی‌هایی در تصمیم‌گیری‌ها شده است که سرانجام به زیان منافع دو کشور خواهد بود.

ایران باید از منافع کوتاه مدت در افغانستان صرف‌نظر کند و به آینده‌ی تمدن مشترکی که در منطقه وجود دارد علاقه نشان دهد. هر سیاستی که مبتنی بر منافع زودگذر ملی یا سیاست‌های معینی شکل بگیرد در نهایت به شکست خواهد انجامید و به چشم‌اندازهای همکاری‌های ژرف آسیب خواهد رساند. بارها نوشته‌ام که افغانستانی ملی و نیرومند که همه‌ی نیروها به نحو متناسب و با پذیرش واقعیات در ساختار قدرت مشارکت داشته باشند، به سود تمدن مشترک ما خواهد بود. از این رو دخالت در بازی‌های سیاسی در افغانستان، به خصوص با توسل به کارگزارانی ناآزموده و کم‌تجربه، کاری است نادرست که فقط به بدفهمی‌هایی ماندگار میدان خواهد داد.

شیعیان افغانستان امروز فرصت‌های گسترده‌ای برای شرکت در ساختار قدرت به دست آورده‌اند، به همین سبب تشویق آنان به شرکت در ساختار ملی این کشور سیاستی است درست، نه تشویق آنان به پیروی از سیاست‌هایی که انزوای را دامن می‌زنند یا تبعیت از نگرش‌های خاص حکومتی غالب در ایران را رواج می‌دهند. شیعیان هر کشور باید بتوانند با توجه به موقعیت خاص خود عمل کنند و به صورت عامل وابسته‌ای از یک جریان شیعی در نیایند. ارتباطات فرهنگی و همبستگی‌های عمیق تمدنی می‌تواند به تحکیم روابط شیعیان با یکدیگر مدد برساند و از این گذشته به همکاری‌های شیعی - سنی بینجامد. این گونه از همکاری‌ها برای بازرگان بخشی به تمدن مشترک منطقه اهمیتی حیاتی دارد و ما را ورای نزاع‌های دینی به سوی همکاری‌های گسترده‌ی فرهنگی سوق می‌دهد.

بی‌تردید یکی از هسته‌های مهم یک سیاست تمدنی در قبال افغانستان توجه به وضع مهاجران افغانستانی در ایران است. متأسفانه اکنون وزارت کشور ایران سیاست خود را در برابر مسئله‌ی مهاجران متوجه کمک‌های مالی از سازمان ملل متحد کرده است. شانزده سال اقامت بی‌دردر



مهاجران در ایران امروز در معرض این وضع ناخوشایند قرار دارد. ما نباید از یاد ببریم که بهترین سیاست در قبال یک کشور، به خصوص یک همسایه‌ی خوشایند، توجه به تحکیم دوستی با مردم آن کشور است. آن چه می‌ماند همین است، نه توجه به این یا آن سازمان به بهای زیر پا گذاشتن دوستیهای ماندگار.

۱۰. جریان طالبان امروز بخشهایی از جنوب این کشور را تحت تسلط خود گرفته است ولی این جریان هنوز نتوانسته فرماندهان و نیروهای پیشین را در این بخش از کشور حذف کند. این نیروها هنوز وجود دارند و در محاسبات آینده نباید آنها را نادیده گرفت. جریان طالبان که هنوز هویت مشخصی ندارد و به همین سرعت که پا گرفت، ممکن است به همان سان نیز از صحنه‌ی سیاسی افغانستان کنار برود. این یک احتمال است و در سیاست نباید چنین احتمالاتی را از یاد برد، ترکیب سیاسی و فرهنگی نیروهای طالبان چندان نیرومند نیست، واقعیت این است که هیچ کس در افغانستان خواستار نادیده گرفتن حقوق مردم پشتون نیست. آن چه با آن مخالفت می‌شود انحصارگرایی پشتونیزم است که آن را باید یک نگرش سیاسی دانست نه موقعیت یک قوم. پشتونیزم می‌خواهد جلوه دهد که تنها نیروی عمده‌ی افغانستان است و این کشور نمی‌تواند بدون پشتونان به حیات خود ادامه دهد. این چنین نگرشهایی البته نادرست است و بحران‌آفرین که نمی‌توان با آنها توافق داشت. ایران تنها کشوری است که با همه‌ی اقوام افغانستان، شامل پشتونان، به نحوی همستگی دارد و می‌تواند از این راه به یاری همه‌ی مردم این کشور بشتابد و در استقرار تفاهم ملی در این سرزمین خوشایند نقشی و سهمی به عهده بگیرد.

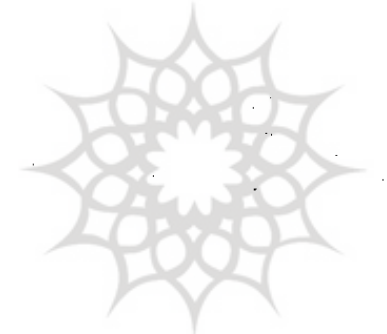
پاکستان در افغانستان دست به بازیهای خطرناکی می‌زند. دخالت روزافزون پاکستان در سرنوشت افغانستان حالا دیگر صورت زننده و زشتی به خود گرفته است. پاکستان در جهت منافع کشورهای غربی معینی گام برمی‌دارد و می‌خواهد راهی جز ایران برای غرب جهت دستیابی به آسیای مرکزی باز کند. از این گذشته پاکستان که خود منطقه‌ی پشتون‌نشین در خور توجهی دارد، سعی می‌کند افغانستان را تابع سیاستهای داخلی خود کند و در ضمن نگذارد افغانستان در حال و آینده، تقاضاهای قومی و مرزی مطرح سازد، یا آن که نیروی منطقه‌ای در خور اعتنایی بشود. پاکستان، متأسفانه چنان که پیشتر نیز یادآور شده‌ام، با آن که از نظر تمدنی در حوزه‌ی مشترکی با ما قرار دارد، در تعقیب سیاستهایی است تمدن‌گریز. مقامات این کشور می‌خواهند با توسل به واسطگی برای غرب، دخالت در امور کشورهای همسایه و زمینه‌سازی برای بحرانهای مختلف بر ناآرامیها و بحرانهای داخلی خود سرپوش بگذارند. ارتش این کشور که تنها سازمان متحد پاکستان است از بحران آفرینی سود می‌برد و به منطقه و تمدن مشترک منطقه‌ای کمتر دلبستگی نشان می‌دهد. گروه‌هایی در این کشور، در افغانستان و حتی در غرب از جریان انتقال مواد مخدر سخت بهره‌مند می‌شوند و در عمل خواستار تداوم بخشیدن به درگیریهای افغانستان هستند.

۱۱. هیأت صلح سازمان ملل که با سروصدای بسیار در همین یک ماه اخیر باز به کابل آمد،

توانست به تفاهم و صلح در افغانستان مدد برساند. محمود مستیری در همان روزهای اول اعلام کرد که برهان‌الدین ربانی در عرض ده روز قدرت را واگذار خواهد کرد. در همین مدت طالبان پیشرویهای خود را تکمیل کردند و به نزدیکی کابل رسیدند. طرح صلح مستیری در عمل ناکام ماند. او و معاونش سانتوس که امریکایی است چندبار مهلت خود را تمدید کردند ولی به جایی نرسیدند. تبلیغات بین‌المللی به کمک آقای مستیری آمد و چنان جوی آفریدند که همه فکر می‌کردند استاد ربانی باید فوری قدرت را واگذار کند. دولت افغانستان اما خردمندانه عمل کرد و تسلیم فضا‌سازیهایی جهانی نشد. استاد ربانی به درستی گفت طالبان نیز باید در ترکیب انتقالی شرکت بجویند تا انتقال قدرت ممکن و عملی، و در عین حال مفید باشد. طالبان از این کار سرباز زدند. روش استاد ربانی طالبان را در بن‌بست خاصی قرار داد. معلوم شد که در این مرحله اینان خواستار شرکت همه‌ی نیروها در دولت آینده نیستند. آقای مستیری سرآخر تاریخی قطعی اعلام کرد و گفت در ۲۱ مارس یعنی اول نوروز استاد ربانی کناره‌گیری خواهد کرد. چند روز بعد سخنگوی استاد ربانی و سپس خود او اعلام کردند دولت هنگامی قدرت را انتقال می‌دهد که همه‌ی نیروها در حکومت موقت انتقالی شرکت داشته باشند. بدین ترتیب آقای مستیری متحمل شکست دیگری شد. او که در افغانستان بی‌حوصله و شتابزده عمل می‌کند، و احترامی برای رهبران افغانستان قائل نیست، نمی‌خواهد واقعیت‌های پیچیده‌ی این کشور را درک کند. آقای مستیری، گویا، در گذشته سفیر تونس در مصر بوده است و سپس وزارت خارجه‌ی این کشور را به دست داشته است. از آن جاست که بطرس غالی را می‌شناسد و وارد گود افغانستان شده است. با روحیات و فرهنگ افغانستان آشنایی چندانی ندارد و بسیار شتابزده عمل می‌کند. گردش کارهای هیأتش به دست مشاورانش، به خصوص آقای سانتوس است که جوان است و به نوعی حمایت امریکا از هیأت صلح را در وجود خود متبلور می‌سازد. اینان می‌خواهند دولت کنونی کنار برود تا دستشان برای انواع فعالیت‌های سیاسی باز شود و آسان بتوانند ترکیب دلخواه خود را به قدرت برسانند. آن چه در نظر نمی‌گیرند روحیه‌ی پیچیده‌ی مردم افغانستان است. از این گذشته از یاد می‌برند که مردم افغانستان خواستار راه‌حلی درون‌افغانستانی هستند. اگر دخالت‌های خارجی متوقف شود، صلح در افغانستان پس از مدتی کوتاه تأمین می‌شود، ولی اگر دخالت‌ها ادامه بیابد تردیدی نباید داشت که نیروهای ملی افغانستان مقاومت و ایستادگی خواهند کرد. غرب امروز خواستار گشودن دو راه به آسیای مرکزی است. یکی از طریق قندهار و جنوب غرب و دیگری از طریق کابل و شمال. هر دو راه از پاکستان آغاز می‌شود و از طریق افغانستان به آسیای مرکزی می‌رسد. هر کدام از این دو راه که باز شود پاکستان سود خواهد برد. در حال حاضر فقط ایران و افغانستان به آسیای مرکزی راه زمینی دارند (از روسیه و چین که هر کدام مقوله‌ای جداگانه‌اند در این جا می‌گذریم). منظورمان راه‌های آسان و سهل‌الوصول است. به همین سبب و با توجه به وضع ایران، کوشش فراوان برای گشودن راه زمینی از طریق افغانستان انجام می‌شود. آن چه مهم است این است که غرب و پاکستان خواستار برقرار

کردن این ارتباط هستند ولی نمی‌خواهند مردم افغانستان از این طریق سودی عایدشان بشود. در نتیجه قصد دارند حکومتی ضعیف در افغانستان سرکار بیاید تا قدرت عمل مستقل نداشته باشد. وضعیت مواد مخدر، وضعیت راه‌های ارتباط به آسیای مرکزی، وضعیت نظامی منطقه و البته منافع دیگری که در منطقه و در جهان حکمفرماست، همه دست به دست هم داده‌اند تا نگذارند حکومتی ملی در افغانستان پا بگیرد. در درازمدت اگر چنین سیاستهایی موفق شوند، افغانستان به عنوان یک فرهنگ از میان خواهد رفت. تبدیل خواهد شد به کشوری حایل (همان‌گونه که انگلیس در قرن گذشته در نظر داشت) اما این بار بدون فرهنگ و هویت. در معرض آمد و شد میلیونها بیگانه‌ی فرهنگ گسیخته به تدریج استقلال خود را خواهد باخت و زیان بزرگی بر فرهنگ و تمدن مشترک منطقه وارد خواهد آمد. استقرار حکومتی ملی، حکومتی همه‌جانبه و شامل در افغانستان دارای اهمیتی تاریخی و دورانساز است. در همین حال نباید از نظر دور داشت که اگر حکومت انتقالی در افغانستان پشوانه‌ی نظامی نداشته باشد، و تنها با اتکاء چند شخصیت یا دیوانسالار (تکنوکرات) بر سرکار بیاید، در عرض مدت کوتاهی از صحنه کنار خواهد رفت.

۷ اسفند ۷۳



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی